

کارکردهای خداباوری در استکبارستیزی از منظر قرآن کریم (با تأکید بر تفاسیر المیزان و تفسیر نمونه)

احد داوری^۱

ربابه فتحی^۲

لیلا رضایی^۳

چکیده:

ایمان به خدا نقش اساسی در اعتقاد انسان دارد که همه عرصه‌های زندگی آدمی از جمله زندگی سیاسی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. نتایج و آثار اعتقاد به خدا در حیات سیاسی آدمی، نسبت به انسان‌های مختلف، متغیر خواهد بود و هر کس به میزان ایمان خویش از برکات آن مستفیض خواهد شد. از طرف دیگر مؤمنان همواره در طول تاریخ مورد انتقاد و آزار و اذیت‌های فراوان از طرف کسانی بوده‌اند که به خداوند ایمان نیاورده‌اند و در برابر خدا و مؤمنان احساس بزرگی می‌کنند. در لسان قرآن از چنین اشخاصی با عنوان مستکبر تعبیر شده و مبارزه با خوی استکباری را ضروری و لازم شمرده است از دیدگاه قرآن بین میزان ایمان و مبارزه با استکبار همبستگی و ارتباط خاصی برقرار است؛ یعنی اینکه یکی از جلوه‌های خداباوری در زندگی آدمی استکبارستیزی مؤمنان است و در آیات متعددی به شیوه‌های مختلف به این تأثیرگذاری اشاره شده است و برخی مفسران معاصر، به‌طور ضمنی این علقه و ارتباط را متذکر شده‌اند. بر این اساس نوشتار حاضر، با استفاده از روش تحلیلی-تفسیری آیات مرتبط با بحث از قرآن کریم را مورد مطالعه و بررسی قرار داده و با مراجعه به تفسیر المیزان و تفسیر نمونه، ارتباط بین باور به خدا و اوصاف الهی را با استکبارستیزی بیان کرده است. ماحصل مطلب اینکه باور به خدا و اوصاف الهی برای انسان عزتی می‌آورد که برای حفظ آن مؤمنان از دوستی با مستکبران، حمایت از آنان و پیروی از آنان دوری می‌کنند.

واژگان کلیدی: خداباوری، استکبارستیزی، تفسیر المیزان، تفسیر نمونه، قرآن کریم.

۱. دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی دانشگاه علم و معارف قرآن کریم، ahaddavari@gmail.com

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد مدرسی دانشگاه معارف اسلامی، robabehfathi96@gmail.com

۳. دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، lrezaei789@gmail.com

از ابتدای آفرینش، همواره همیاری، همکاری و حمایت از مستکبران و بیگانگان از طرف مدعیان ایمان، پیکره‌ی امت اسلامی را با مشکلات بسیاری مواجه کرده است؛ به گونه‌ای که بسیاری از کشورهای مسلمان هنوز در این موضوع، گرفتار مستکبران جهانی هستند. این عواقب شوم، امت واحده‌ی اسلام را دچار آسیب و مسلمانان را گرفتار ضربه‌ها و لطمات بی‌شماری کرده است، در راستای این موضوع، قرآن کریم بارها ایمان مؤمنان را متذکر شده و درباره اصول رابطه با مستکبران و نحوه‌ی برخورد با فریبکاری‌های آنان، به ما گوشزد می‌کند و نه تنها مسلمانان را از بسیاری از ارتباطات منع می‌کند بلکه راه‌های مقابله با مستکبران را یادآور می‌شود و دستور می‌دهد که با مستکبران باید مبارزه کرد بنابراین موضوع نحوه‌ی دیپلماسی خارجی و حدود مرز ارتباط با قدرت‌های استکباری در مجامع مختلفی مطرح شده و عده‌ی زیادی از کشورهای مسلمان، از جمله کشور خودمان را درگیر خود کرده است، مراجعه به قرآن و پیدا کردن زوایای پنهان از لابلای آیات، در این رابطه بسیار کارساز است، از این رو ضرورت بررسی ارتباط ایمان به خدا و نحوه‌ی مقابله با استکبار بیشتر احساس می‌شود. شناخت دیدگاه قرآن درباره‌ی چگونگی ارتباطات مؤمنان با مستکبران گامی در راستای تصحیح ارتباط مسلمانان می‌تواند باشد تا شاید با شناخت اهداف شوم استکبار، بیداری اسلامی حاصل شود.

با توجه به مطالب گفته شده باید دید از منظر قرآن کریم، ایمان به خدا و برخی اوصاف الهی چه کارکردهایی در نوع برخورد مسلمانان با مستکبران دارد و قرآن کریم تأثیرات خداباوری در استکبارستیزی را چگونه ترسیم کرده و دیدگاه تفسیر المیزان و تفسیر نمونه درباره‌ی این کارکردها چیست؟ البته انتخاب این دو تفسیر به دلایل ذیل بوده از جمله: در دسترس عموم بودن، صبغه قرآنی المیزان و تأثیرگذاری بر تفاسیر بعدی، اجتماعی بودن تفسیر نمونه و پرداختن به موضوعات روز اجتماعی و اینکه این تفاسیر در موارد نیاز به برخی تأثیرات استکبارستیزی در عصر حاضر نیز اشاره‌ای گذرا دارند و این مطلبی هست که در غالب تفاسیر دیده نمی‌شود بر این اساس پژوهشگر، به خاطر ضرورت بررسی تحلیلی موضوعات روز از تفاسیر معاصر که به عنوان نمونه المیزان و نمونه انتخاب شده است با استفاده از روش تحلیلی-تفسیری آیاتی از قرآن کریم را که مرتبط با بحث بودند استخراج و پس از مراجعه به تفاسیر ذکر شده، آثار و کارکردها را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است.

در رابطه با کارهای تألیفی صورت گرفته در زمینه استکبارستیزی در سه بخش کتب، پایان‌نامه و مقالات می‌توان به کتاب «استکبارستیزی در قرآن» تألیف قدرت الله فرقانی و «استکبار و استضعاف در قرآن» نوشته محمد سروش اشاره کرد و در قسمت پایان‌نامه‌ها، می‌توان به پایان‌نامه «اصول و روش‌های برخورد با استکبار در قرآن و حدیث» تدوین شده توسط خانم طاهره حیدر نژاد و «استکبارستیزی در قرآن و روایات» به قلم رضا دولتی اشاره نمود و از مهم‌ترین مقالات تألیف شده در زمینه استکبارستیزی می‌توان به «معناشناسی استکبار در قرآن» اثر اصغر افتخاری و مجتبی بابا خانی در نشریه آموزه‌های قرآنی دانشگاه علوم اسلامی رضوی و «معناشناسی واژه استکبار در قرآن کریم بر مبنای نظریه ایزوتسو» به قلم سید مهدی شهیدی در نشریه معرفت اشاره کرد. بررسی منابع تألیف شده مستقل و غیرمستقل نشانگر آن هست که کتاب یا مقاله‌ای با عنوان مسئله پژوهش نوشته نشده یا توسط نگارنده مشاهده نگردیده است. فقط کتاب «جلوه‌های هدایتی حضرت موسی در سوره مبارکه قصص» نوشته آقای احمد علم الهدی حدود چند سطر در رابطه با اعتقاد نداشتن به معاد و گسترش فرهنگ استکبار مطالبی بیان شده است.

۱- مفهوم شناسی

ابتدا مفهوم «خداباوری» و «استکبار» به صورت مختصر برای تبیین صحیح مسئله، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۱ خداباوری

خداباوری را می‌توان اعتقاد به خدای واحد، خالق، نامتناهی، قائم به ذات، مجرد، سرمدی، تغییرناپذیر، بسیط، کامل، عالم مطلق، قادر مطلق، خیر مطلق، متشخص و شایسته پرستش دانست... که در فرهنگ اسلامی با عنوان الله شناخته می‌شود. (خسرو پناه، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۶۶)

۱-۲- استکبارستیزی

استکبار از باب استفعال به معنای بزرگ دانستن است (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۸۰۲) و از ریشه کبر گرفته شده است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۳۶۱) که نتیجه آن امتناع عناد آمیز از قبول حق و بزرگ دانستن خود هست. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۱۲۶؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۴۶۶) با این بیان معنای استکبار این است که کسی پس از روشن شدن حق، خود را برتر از حق ببیند و در مواردی نیز که به حق تن می‌دهد از این روست که آن را مطابق میل خویش یافته است. (جوادی آملی، جلد ۵ صفحه ۴۵۸)

۲- تأثیرات خداباوری

اختلاف در جهان بینی و تلقی از دنیا، در همه کاره‌ای انسان از جمله در عرصه سیاست نقش بسزایی دارد، انسان آن گونه که ببیند در عمل نمایان می‌شود، بدین معنا که نگرش و بینش انسان ریشه و مبنای عمل اوست، نوع برخورد با دشمن و چگونگی ارتباط با استکبار جهانی یکی از عرصه‌های حساس و قابل توجه زندگی مؤمنانه است، این نوع جهان بینی و باور به مرکزیت خدا برای تمامی حرکات عالم، رفتارهای استکبار ستیزانه ی به خصوصی را برای مؤمنان طلب می‌کند. قرآن کریم در موارد بسیاری به منشأ بودن خداباوری برای استکبارستیزی اشاره یا تصریح دارند که در این نوشتار به مهم ترین این موارد پرداخته می‌شود.

۲-۱- عدم سلطه پذیری مؤمنان

قرآن کریم تسلط نداشتن کافران و مستکبران بر مؤمنان را در هیچ حوزه‌ای نمی‌پذیرد و به صراحت بیان می‌کند که: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛ (نساء، ۱۴۱) و خدا تا ابد اجازه نداده که کافران کمترین تسلطی بر مؤمنان داشته باشند.

مؤمنان اگر به لوازم ایمانشان پایبند باشند به اذن الهی، همیشه بر جبهه‌ی استکبار و کفار غالب خواهند شد و این حکم تا ابد تغییر نخواهد کرد و به حکم این آیه در همه دوره‌ها در نهایت، فتح و پیروزی از آن مؤمنین و علیه کافران خواهد بود. این آیه علاوه بر اینکه بشارتی برای مؤمنان برای فتح و پیروزی نهایی است اعلامی نیز برای کفار برای مأیوس شدن از دشمنی خودشان است چراکه هیچ وقت به اهداف شوم خود دست نخواهند یافت. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۱۹۰) بنابراین می‌توان گفت ایمان واقعی، پیروزی همیشگی را برای مؤمنان به ارمغان می‌آورد. از آیه می‌توان استفاده کرد که کافران از هیچ نظر بر افراد باایمان، چیره نخواهند شد. نه

از نظر منطق و نه از نظر نظامی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی. چیرگی سلطه‌ی جهانی استکبار بر مسلمانان در دنیای امروز نشانگر این است که بسیاری از مسلمانان، مو من واقعی نیستند و راه و رسم ایمان و وظائف و مسئولیت‌ها و رسالت‌های خویش را به کلی فراموش کرده‌اند اتحاد و اخوت اسلامی از میان آنان رخت بر بسته و جهاد به معنی واقعی کلمه انجام نمی‌پذیرد و همچنین مسلمانان از علم و آگاهی لازم برخوردار نیستند و چون دارای چنین ویژگی‌هایی هستند، طبعاً چنین وضعیتی دارند. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۷۶).

اساساً می‌توان گفت از دست دادن عزت در دور بودن از روحیه جهادی و به دست آوردن همه‌چیز در سایه‌ی مبارزه با استکبار است؛ بنابراین می‌توان گفت مبارزه با شرک و مقابله با مستکبران و دفاع از حق فطری انسانی به منزله‌ی بازگرداندن حیات انسانی و بازگشت دادن روح به قالب اجتماع و زنده کردن آن است.

علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: «قتال در راه خدا چه به‌عنوان دفاع از مسلمین و از بیضه اسلام باشد و چه قتال ابتدایی باشد در حقیقت دفاع از حق انسانیت است و آن حق عبارت است از حقی که در حیات خود دارد، پس شرک به خدای سبحان هلاک انسانیت و مرگ فطرت و خاموش شدن چراغ درون‌دل‌ها است و قتال که همان دفاع از حق انسانیت است این حیات را برمی‌گرداند و بعد از مردن آن حق دوباره زنده‌اش می‌سازد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۹۸)

حضرت علی علیه‌السلام خود نمونه‌ی آشکار مبارزه با استبداد و استکبار و حافظ عزت مسلمین در برابر مستکبران است یکی از اهداف امام علی (علیه‌السلام) در حکومتش رشد فرهنگ استکبارستیزی و مبارزه با فساد است. رشد فرهنگ ضد بردگی و ضد جهل است تا تبه‌کاران به نام اسلام بر مردم حکمرانی نکنند. امام فریاد عدالت و نمونه مبارزه بی‌امان همه‌ی مستضعفان تاریخ است، هر کس در هر جا فریاد علیه بیدادگری و کبریای زراندوزان بلند کرد، علی خود از او حمایت کرد، به گونه‌ای که تمام عزت مسلمانان در مقابل مستکبران برپا بماند. (پویا، ۱۳۷۹، ص ۷۷)

مطابق آیه‌ی شریفه و توضیح علامه روشن شد که باور به خدا در صورت رعایت التزامات ایمانی، غلبه و پیروزی دائمی و نهایی را نتیجه می‌دهد و این چیرگی و پیروزی مرهون ایمان قوی به خدای متعال است.

۲-۲- در هم شکستن عظمت موهومی مستکبران با توکل به خدا

انسان اگر خدا را بشناسد و بداند قدرت و بزرگی تنها برازنده‌ی اوست تنها به او توکل می‌کند و با مستکبران عالم به مبارزه برمی‌خیزد. قرآن درباره‌ی حضرت نوح علیه‌السلام دارد که به قوم خود گفت:

«يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنظِرُونِ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ مِمَّا سَأَلْتِكُمْ مِّنْ أَجْرٍ إِن أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ أَمْرُ أُنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»؛ (یونس، ۷۱) ای قوم من! اگر مقام و یادآوری من به آیات الهی بر شما سنگین و تحمل‌ناپذیر است [هر کار از دستتان ساخته است بکنید] من بر خدا توکل کرده‌ام، فکر و قوه و قدرت خود و خدایانتان را یکجا گرد آورید تا هیچ‌چیز بر شما پوشیده نماند، پس اگر می‌توانید به حیات من پایان دهید و هیچ مهلت ندهید و بدانید که هیچ کاری نمی‌توانید بکنید و به‌جای آن کمی بیندیشید و علت اعتراضتان از دعوت من را به

دست آورید، اگر اعتراضان به خاطر این است که من از شما مزدی خواسته‌ام، (که نخواست‌ام)، مزد من تنها بر خدا است و (اگر انتظار دارید دست از دعوتم بردارم) من خود مأمورم که تسلیم فرمان او باشم.

از دیدگاه علامه طباطبایی این آیه یک دستور معمولی از طرف نوح به قوم خویش نیست، بلکه امری تعجیزی است که منظور از آن عاجز کردن طرف مقابل است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۱۵۰) زیرا تحقیر و درهم شکستن شکوه و عظمت خیالی مستکبران، یکی از شیوه‌ای استکبارستیزی است، این اعتماد و اطمینان، در اثر یافتن عظمت و جلال پروردگار بزرگ به دست می‌آید.

حضرت نوح باینکه می‌داند دشمنان قصد آسیب رساندن به او را دارند ولی می‌گوید از این بابت هیچ نگرانی ندارد چراکه تمام امور خود را به خدای خویش واگذار کرده است و او را وکیل خویش گرفته تا در همه شؤونش تصرف کند، بدون اینکه خودش در آن شؤون تدبیری بکار برد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۱۵۰) حضرت نوح با یاران کم و محدود قدرت دشمنان را به باد مسخره می‌گیرد و بی‌اعتنایی خویش را به نقشه‌ها و افکار و بت‌های آن‌ها نشان می‌دهد و به این وسیله یک ضربه محکم روانی بر افکارشان وارد می‌سازد. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۵۲)

نوح (ع) در این آیه شریفه قوم خود را تهدید می‌کند به اینکه هر بلایی که می‌تواند بر سر او بیاورند و اظهار می‌کند که پروردگارش قادر بر دفع آنان از وی است، هرچند که دست‌به‌دست هم دهند و همه توان خود و خدایان دروغین خود را به کار برند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۱۵۱) و در ادامه اشاره دارد که مأمورم از کسانی باشم که از امر خدا استکبار ندارند و تسلیم اسباب ظاهری نگشته در برابر آن‌ها خاضع نمی‌شوند و توقع نفع و ضرر از آن‌ها ندارند.

تحقیر و کوچک شمردن دشمن یکی از راه‌های تقویت روحی پیروان و شکست روحیه دشمنان خواهد بود. این داستان نوعی درس برای انسان‌هاست که هیچ‌گاه از امکانات و کثرت نیروی دشمن نهراسند بلکه با توکل بر خدا و تکیه بر قدرت بی‌نهایت او در مقابل نیرومندترین مستکبران نیز مقاومت کنند و در برابر آنان با شجاعت، شهامت و سرسختانه ایستادگی کنند. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۵۳) پس کسانی که به خدا ایمان دارند و بر او توکل می‌کنند، باید به قدرت دشمن اهمیت ندهند، بلکه با قاطعیت و شهامت پیش بروند، چراکه تکیه‌گاهشان خدا است و هیچ نیرویی تاب مقاومت در برابر قدرت او را ندارد. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۵۲) چنین احساس نیرومندی در برابر استکبار، ثمره‌ی شناخت خدا، باور به او و تکیه بر ایشان است.

۲-۳- عدم دوستی با مستکبران

داشتن طرح دوستی با اشخاص و گروه‌ها نشان‌دهنده‌ی نزدیکی آدمی به اهداف و آرمانهای آنان است، مؤمنان مأمورند که با دشمنان خدا و مستکبران دوستی نکنند چراکه خدای متعال در آیات زیادی مؤمنان را از این کار نهی کرده است. ایمان برای انسان دنیایی می‌سازد که مستکبران و کفار در آنجایی ندارند خداوند در این خصوص می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَ تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْقَائِمِ يَخْرُجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ إِنْ يُتَّقَوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَ يَسْطُرُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوءِ وَ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ»؛ (ممتحنه، ۱-۲) ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن مرا و دشمن خودتان را دوستان خود مگیرید، آیا مراتب دوستی خود را به ایشان تقدیم می‌کنید باینکه به شریعتی که برای شما آمده و حق است

کفر می‌ورزند و نیز رسول و شمارا به جرم اینکه به خدا، پروردگارتان ایمان آورده‌اید بیرون می‌کنند؟! اگر برای رضای من و جهاد در راه من مهاجرت کرده‌اید نباید آنان را دوست خود بگیرید و پنهانی با ایشان دوستی کنید چون من بهتر از هر دانایی می‌دانم چه چیزهایی را پنهان می‌دارید و چه چیزهایی را اظهار می‌کنید و هر کس از شما چنین کند راه مستقیم را گم کرده، اگر کفار به شما دست پیدا کنند دشمنان شما خواهند بود و دست و زبان خود را به آزار شما دراز خواهند کرد و آرزومند آن‌اند که شما هم کافر شوید.

این آیات در رابطه با دوستی مؤمنین مهاجر با مشرکان نازل شده است، زمانی که بعضی از مهاجران تصمیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مبنی بر فتح مکه به صورت مخفیانه به مشرکان رساندند، مشرکانی که هم دشمنان خدا و هم دشمن مؤمنان به خدا بودند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۳۸۹) منظور این است که اگر در راه رضای خدا و جهاد در راه خدا مهاجرت کردید، دیگر دشمن خدا و دشمن خودتان را دوست نگیرید. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۳۹۰) چراکه شما پنهانی به مشرکان اطلاع می‌دهید که ما دوستان داریم و حال آنکه من از هر کسی بهتر می‌دانم و بهتر خبردارم آنچه را که پنهانی و یا آشکارا انجام می‌دهید، یعنی من گفتار و کردار شما را به علمی می‌دانم که اخفا و اظهار شما نسبت به آن یکسان است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۳۹۱)

اگر کسی به علیم بودن خدا یقین داشته باشد و باور کند که آشکار و مخفی برای او یکسان است هرگز پنهانی با مستکبران و مشرکان که دشمنان خدا و مؤمنان هستند طرح دوستی برقرار نمی‌کند صریح آیه نیز ما را از این کار زشت نهی می‌کند. قرآن در بسیاری از آیات دیگر نیز بر این مسئله تصریح دارد از جمله در آیه ۸۹ سوره نساء می‌فرماید:

«وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يَهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»؛ (نساء، ۸۹) آنان (منافقان) دوست دارند که شما هم مانند آن‌ها کافر شوید و مساوی یکدیگر گردید، بنابراین از آن‌ها دوستانی انتخاب نکنید؛ مگر اینکه توبه کنند و مهاجرت در راه خدا نمایند، اما آن‌ها که از کار سرباز زنند و به اقدامات بر ضد شما ادامه دهند (آن‌ها را هرکجا بیابید، اسیر کنید و) یا (در صورت لزوم) به قتل برسائید و از میان آن‌ها دوست و یار و یآوری اختیار نکنید. این آیه نیز مسلمانان را از دوستی با کفار نهی می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۴۵)

در پایان آیه بار دیگر تأکید می‌کند که هیچ‌گاه دوست و یار و یآوری از میان آن‌ها انتخاب نکنید. این شدت عمل به خاطر آن است که نجات یک جامعه زنده که در مسیر یک انقلاب اصلاحی گام برمی‌دارد، از چنگال دشمنان دوست‌نما و جاسوسان خطرناک، راهی جز این ندارد. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۵۳)

بنابراین آنچه از آیه فهمیده می‌شود این است که تبری از دشمن، از شرایط ایمان است و آن دولت‌هایی که ولایت و سلطه کفار را پذیرفته‌اند، از کفار محسوب می‌شوند. چراکه دوستی با هر کس و هر گروهی، انسان را جزء آنان می‌سازد. قرآن کریم طرز تفکری را که از روی مصلحت از بین بیگانگان تکیه‌گاهی برای خود برمی‌گزینند و این دوستی را با ارزش و ثمربخش می‌دانند به شدت رد می‌کند و ما را از آن بر حذر می‌دارد. (جاوری، ۱۳۹۳، ص ۱۹) چراکه تکیه بر بیگانه با ایمان نمی‌سازد، باور به خدا و اعتقاد به ولایت و یآوری او از اهل ایمان، سبب می‌شود آدمی از اهالی استکبار دوری کند و به هیچ‌وجه دوستی آنان را روا ندارد.

۲-۴- یار و یاور قرار ندادن مستکبران

خداوند در آیات متعددی از قرآن کریم با بیانات تند و صریح، مؤمنان را از دوستی کردن و یار و یاور قرار دادن مستکبران و کفار بر حذر می‌دارد. برای نمونه در آیه ۲۸ سوره آل‌عمران پس از دستور منع دوستی برای تأکید بیشتر به مؤمنان هشدار می‌دهد که نتیجه‌ی دوستی با کفار، دوری از خدا و دچار شدن به عذاب قطعی از طرف خداست. آنجا که می‌فرماید:

لَنْ يَتَّخِذَ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَهِي أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتُوا وَ يَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ: مؤمنین به هیچ بهانه‌ای نباید کفار را ولی و سرپرست خود بگیرند باینکه در بین خود کسانی رادارند که سرپرست شوند و هر کس چنین کند دیگر نزد خدا هیچ حرمتی ندارد، مگر اینکه از در تقیه، سرپرستی کفار را قبول کرده باشند و فراموش نکنند که در بین کسانی که ترس آورند خدا نیز هست و بازگشت همه به سوی خدا است.

ضوابط و چارچوب سیاست خارجی و میزان ارتباط با مستکبران سیاسی در این آیه به‌خوبی نمایان است.

رابطه‌ی دوستی با دشمنان خدا و مستکبران موجب می‌شود که رابطه آدمی به‌کلی از پروردگارش بگسلد. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۹۹) زیرا این قسم دوستی خارج شدن از زی بندگی است و مستقیماً ترک گفتن ولایت خدای سبحان و داخل شدن در حزب دشمنان او و شرکت در توطئه‌های آنان برای افساد امر دین او است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۴۲) خداوند سبحان تنها به نهی از دوستی با کافر بسنده نکرده است، بلکه علاوه بر حرمت، آن را کفر شمرده و فرموده است: هر که چنین کند، او را با خدا رابطه‌ای نیست؛ زیرا ظاهر آیه آن است که خداوند از کسانی که با کافران رابطه دوستی برقرار کنند، بیزار است؛ و روشن است که هر کس، خدا از او بیزاری جوید، کافر است. (مغنیه، بی تا، ج ۲، ص، ۷۳)

این آیه در واقع یک درس مهم سیاسی اجتماعی به مسلمانان می‌دهد که بیگانگان را به‌عنوان دوست و حامی و یار و یاور هرگز نپذیرند و فریب سخنان جذاب و اظهار محبت‌های به‌ظاهر صمیمانه آن‌ها را نخورند، زیرا ضربه‌های سنگینی که در طول تاریخ بر افراد باایمان و باهدف واقع‌شده در بسیاری از موارد از این رهگذر بوده است.

همیشه ظالمان استثمارگر در لباس دوستی و دلسوزی و عمران و آبادی ظاهر شده‌اند. آن‌ها به نام عمران و آبادی وارد می‌شوند و هنگامی که جای پای خود را محکم می‌کنند، بی‌رحمانه بر آن جامعه می‌تازند و همه‌چیز آن‌ها را به یغما می‌برند. در زندگی اجتماعی هر کس نیاز به دوستان و یاورانی دارد، ولی افراد باایمان باید اولیای خود را از میان افراد باایمان انتخاب کنند و باوجود آنان چه نیازی به کفار بی‌رحم و ستمگر است و تکیه‌بر وصف ایمان و کفر، اشاره به این است که این دو از یکدیگر بیگانه و آشتی‌ناپذیرند؛ بنابراین افرادی که با دشمنان خدا پیوند دوستی و همکاری برقرار سازند، ارتباطشان با خداوند و خداپرستان گسسته می‌شود. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۰۰)

به لحاظ بینونت ذاتی که بین کفر و ایمان برقرار است، کافر و مؤمن نیز از همدیگر فاصله‌دارند و آن دو از نظر معارف و عقاید و اخلاق از هم جدا می‌شوند، دیگر راه سلوک به‌سوی خدای تعالی و سایر شؤون حیاتی آن دو یکی نخواهد بود، نتیجه این جدایی هم این می‌شود که ممکن نیست بین آن دو ولایت و پیوستگی برقرار باشد، چون ولایت موجب اتحاد و امتزاج است و این دو صفت که در این دو طایفه وجود دارد موجب تفرقه و بینونت است و وقتی یک فرد مؤمن نسبت به کفار ولایت داشته باشد و این ولایت قوی هم باشد، خودبه‌خود خواص ایمانش و آثار آن فاسد گشته و به‌تدریج اصل ایمانش هم تباه می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۳۸) دو جمله‌ی پایانی آیه، بر مسئله تحریم دوستی با دشمنان خدا تأکید می‌کند، از یک‌سو می‌گوید از مجازات و خشم و غضب خداوند

بپرهیزید و از سوی دیگر می‌فرماید اگر مخالفت کنید بازگشت همه شما به سوی او است و نتیجه اعمال خود را خواهید گرفت. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۰۰)

بنابراین دلیل اینکه خداوند، مسلمانان دوستدار کفار را از خودش بر حذر ساخته، این است که خدای سبحان خودش واجب الاحتراز است و از نافرمانیش باید دوری کرد و بین کسی که با دشمنان دوستی می‌کند و بین خدای تعالی چیز مخوفی غیر خود خدا نیست که خود را از خطر او در حصن و قلعه‌ای متحصن کند. بلکه مخوف خود خدا است، که هیچ چیزی که مانع او شود وجود ندارد و نیز بین مجرم و خدا هیچ مایه امیدی که بتواند شری از او دفع کند وجود ندارد، نه هیچ صاحب‌ولایتی و نه شفیع، بنابراین در آیه شریفه شدیدترین تهدید آمده و تکرار آن در یک مقام این تهدید شدید را زیاده‌تر و شدیدتر می‌گرداند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۴۱)

علامه طباطبایی معتقد است دوستی با دشمنان خدا، طغیان است و امر طاغی به دست خود خدای سبحان است، طغیان طاغی، وی را به کمینگاه خدا می‌کشاند، کمینگاهی که غیر از خدا در آن نیست و تازیانه عذاب را بر سرش فرود می‌آورد و کسی نیست که مانع او شود. پس تهدید به تحذیر از خود خدا برای آن است که دوستی با کفار، از مصادیق طغیان بر خدا به ابطال دین او و افساد سرعت او است. اعتماد به کفار ستمگر، طغیان است طغیانی که دنبالش فرارسیدن آتش حتمی است، آن‌ها فرارسیدنی که ناصر و دادرسی با آن نیست و این همان انتقام الهی است، که بازدارنده‌ای از آن نیست. تهدید در آیه تهدید به عذابی حتمی است، چون از خود خدا تحذیر کرده و تحذیر از خود خدا دلالت دارد که دیگر حائلی بین او و عذاب وجود ندارد و کسی نمی‌تواند خدا را با اینکه تهدید به عذاب کرده از عذابش جلوگیری شود، پس عذاب نامبرده واقع‌شدنی است؛ بنابراین کسی که با دشمنان خدا طرح دوستی بریزد از عذاب الهی راه‌گریزی ندارد و خدا هم از آن صرف‌نظر نمی‌کند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۴۲)

در نتیجه با توجه به صریح آیه و دیدگاه مفسران می‌توان چنین نتیجه گرفت که هرکس به خدا و قیامت ایمان داشته باشد و بداند که بازگشتش به سوی خداست از دوستی با کافران و مستکبران دوری می‌کند چراکه از نتایج شوم آن و کیفر الهی آگاه است. چراکه کسی که با دشمنان طرح دوستی می‌ریزد و با آنان رابطه برقرار می‌کند ناخودآگاه تحت علائق و در ادامه تحت سلطه‌ی آنان قرار می‌گیرد و این همان خروج از ولایت الهی و قطع ارتباط با خداست که به هیچ صورتی قابل توجیه نیست.

۲-۵- حمایت کردن از مستضعفان در مقابل مستکبران

در طول تاریخ، بیشتر پیروان پیامبران الهی، از طبقه‌ی محروم و فقیران جامعه بوده‌اند و مستکبران زمان‌ها همیشه از این واقعیت ناخشنود بودند؛ در زمان حضرت نوح (علیه‌السلام) بر ایشان خرده گرفتند که چرا چنین افرادی پیروان تو هستند و گفتند ما چگونه به تو ایمان بیاوریم در حالی فرومایگان پیروان تو هستند؟ حضرت از قشر آسیب‌دیده و محروم جامعه در برابر مستکبران که خود را بالاتر از این گروه می‌دانستند، همه‌جانبه حمایت کرد و گفت این مؤمنان را از خودش دور نخواهد ساخت چراکه حسابرسی اعمال انسان با خداست:

«قَالُوا اَنْتُمْ لَكُمْ وَاَتَّبَعَكَ الْاَرْدَلُونَ قَالَ وَمَا عَلِمِيْ بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ اِنْ حِسَابُهُمْ اِلَّا عَلٰى رَبِّيْ لَوْ تَشْعُرُوْنَ وَمَا اَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِيْنَ: گفتند چگونه به تو ایمان بیاوریم درحالی‌که فرومایگان پیرویات کرده‌اند گفت: من چه دانم که چه می‌کرده‌اند. که اگر فهم دارید حسابشان جز به عهده پروردگار من نیست و من این مؤمنان را دور نخواهم کرد.»

داستان حضرت نوح نشان می‌دهد که سرچشمه کفر و لجاجت بت‌پرستان زمان او مسئله استکبار بود. هنگامی که شکایت آن‌ها را به درگاه خدا می‌برد عرض می‌کند: (بارالها!) من هر زمان آن‌ها را دعوت کردم که ایمان بیاورند تا آن‌ها را بیمارزی انگشتان خود را در گوش‌های خود قرار داده و لباس‌هایشان را به خود پیچیدند و در مخالفت لجاجت ورزیدند و به شدت استکبار نمودند. استکبار و خودبرتربینی سرچشمه کفر و لجاجت و دشمنی با حق است. بلای استکبار در میان آن‌ها به حدی بود که از شنیدن سخنان حق که احتمالاً مایه بیداری آن‌ها می‌شد وحشت داشتند، این دشمنی و عداوت با سخن حق دلیلی جز تکبر شدید نداشت. همان‌ها بودند که به نوح علیه‌السلام خرده گرفتند و گفتند: چرا گروهی از جوانان باایمان و تهیدست اطراف تو را گرفته‌اند؟ و از آن‌ها به‌عنوان اراذل و انسان‌های بی‌سروپا یادکردند و گفتند: تا این‌ها در اطراف تو هستند، ما به تو نزدیک نمی‌شویم! (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۲، صص ۲۸-۲۹)

مراد از «الْأَرْدُلُونَ» بردگان و فقراء و صاحبان مشاغل پست و خلاصه کسانی است که اشراف و اعیان ایشان را سفله و فرومایه می‌خواندند و از مجالست و معاشرت با آنان ننگ داشتند. ظاهراً قوم نوح (ع) ملاک شرافت و احترام را اموال و فرزندان و پیروان بیشتر می‌دانستند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۴۱۶) حاکمیت روح طبقاتی، استکبار و خودبزرگ‌بینی سبب می‌شود آن‌ها طبقه تهیدست را اراذل بشمارند! (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۲۸۳) البته شک نیست که گروندگان و ایمان آورندگان به نوح، نه از اراذل بودند و نه حقیر و پست، بلکه به‌حکم پیامبران قبل از هر چیز به حمایت مستضعفان و مبارزه با مستکبران می‌پرداختند، نخستین گروهی که دعوت پیامبران را لیبک می‌گفتند همان گروه محروم و فقیر و کم‌درآمد بودند که در نظر مستکبران که مقیاس شخصیت را تنها زر و زور می‌دانستند، افرادی پست و حقیر به‌شمار می‌آمدند. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۷۲) مقصود حضرت نوح این بود که من هیچ پست و مأموریتی مگر انذار و دعوت ندارم، بنابراین کسی را که رو به من بیاورد و دعوتم را بپذیرد هرگز طردش نمی‌کنم و نیز از اعمال گذشته‌اش تجسس نمی‌نمایم تا به حساب کرده‌هایشان برسیم، چون حسابشان بر پروردگار من است، که پروردگار همه عالم است، نه بر من. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۴۱۶) پاسخ حضرت نوح درواقع جواب درخواست مغرورانه مستکبران است که می‌خواستند نوح (علیه‌السلام) پیروانش را از خود دور کند. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۲۸۴)

حمایت از فقیران و محرومان درواقع ایجاد یک جبهه قوی و سازمان‌دهی نیروهای متفرق در برابر مستکبران است. مطالعه تاریخ پیامبران و پیروان واقعی مکتب توحید نشان می‌دهد که پایگاه طبقاتی بیشتر آنان، فقیران و محرومان بوده‌اند و هیچ‌یک از پیامبران و از جمله حضرت نوح با ثروتمندان و زورمداران همفکر و در برابر محرومان و مستضعفان نبوده‌اند. (فرقانی، ۱۳۸۳، ص ۸۱) حمایت و پشتیبانی کردن از مستضعفان در مقابل مستکبران نتیجه بینش صحیح و اعتقاد به وجود پروردگار عالم است؛ و همچنین حمایت از مستضعفان نوعی مبارزه با استکبار است.

۲-۶- عدم اتکا و اعتماد به مستکبران

کسی که خدا را شناخته و می‌داند ولایت و نصرت در اصل برای خداست، به مستکبران و ظالمان تکیه نمی‌کند، به‌سوی آنان متمایل نمی‌شود و به آنان اعتماد نمی‌کند، قرآن در این باره مؤمنان را مخاطب قرار داده می‌فرماید:

«وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ»؛ (هود، ۱۱۳) به کسانی که ستم کرده‌اند متمایل نشوید که جهنمی می‌شوید و غیر خدادوستانی ندارید و یاری نمی‌شوید. این آیه یکی از اساسی‌ترین برنامه‌های اجتماعی و سیاسی و نظامی و عقیدتی را بیان می‌کند، عموم مسلمانان را مخاطب ساخته و تکیه نکردن به اهل ظلم را به‌عنوان یک وظیفه قطعی برای مسلمانان برمی‌شمرد و دستور می‌دهد که اعتماد و اتکای مسلمانان بر اهل ظلم نباشد. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۶۰) آیه دستور می‌دهد رکون به اهل ظلم نداشته باشید، رکون به هرکسی که به علامت ظلم شناخته شده باشد، در آیه نهی شده است، این شخص چه مشرک باشد یا موحد، چه اهل کتاب باشد و چه مسلمان؛ بنابراین تمام کسانی که دست به ظلم و فساد در میان بندگان خدازده‌اند و آن‌ها را بنده و برده خود ساخته‌اند و از نیروهای آن‌ها به نفع خود بهره‌کشی کرده‌اند و خلاصه در مفهوم عام کلمه «الَّذِينَ ظَلَمُوا» وارد هستند جزء مصادیق آیه می‌باشند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۷۳؛ مکارم، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۶۵)

مراد از تمایل به اهل ظلم، اعتماد و مماشات در امر دین و حیات دینی است. از قبیل سکوت کردن در بیان حقایق دینی و اموری که موجب ضرر جامعه دینی می‌شود و ترک هر عمل دیگری که خوش‌آیند ظالمان نیست و یا مثل اینکه ظالم کارهایی کند که برای جامعه دینی ضرر دارد و مسلمان‌ها آن را ببینند و سکوت کنند و حقایق دینی را برایش بازگو نکنند و یا اموری را ترک کند که با ترکش لطمه به اجتماع مسلمین بزند؛ و مسلمین سکوت کنند، او زمام جامعه دینی را در دست بگیرد و عهده‌دار مصالح عمومی جامعه بشود و با نداشتن صلاحیت، امور دینی را اجرا کند و ایشان سکوت کنند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۷۵)

به عبارتی دیگر در درجه‌ی اول نباید در ظلم‌ها و ستمگری‌هایشان شرکت کرد و از آن‌ها کمک گرفت و در درجه بعد اتکا بر آن‌ها در آنچه مایه ضعف و ناتوانی جامعه اسلامی و از دست دادن استقلال و خودکفایی و تبدیل شدن به یک عضو وابسته و ناتوان می‌گردد باید از میان برود که این‌گونه رکونها جز شکست و ناکامی و ضعف جوامع اسلامی، نتیجه‌ای نخواهد داشت. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۶۱)

تکیه بر ظالمان باعث تقویت آن‌هاست و تقویت آن‌ها باعث گسترش دامنه ظلم و فساد و تباهی جامعه‌ها است. فرهنگ فکری جامعه تدریجاً از ظالمان اثر می‌پذیرد و قباحت کار آنان را از بین رفته و مردم به ظلم کردن ترغیب می‌شوند. اصولاً تکیه و اعتماد بر دیگران که در شکل وابستگی آشکار گردد، نتیجه‌ای جز بدبختی نخواهد داشت تا چه رسد به اینکه این تکیه‌گاه ظالم و ستمگر باشد. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۶۲)

یک جامعه توسعه‌یافته و پیشرو، جامعه‌ای است که روی پای خود بایستد. یک جامعه مستقل و آزاد، جامعه‌ای است که از هر نظر خودکفا باشد و پیوند و ارتباطش با دیگران، پیوندی بر اساس منافع متقابل باشد، نه بر اساس اتکا یک ضعیف بر قوی، وابستگی نوع دوم، خواه از نظر فکری و فرهنگی باشد یا نظامی یا اقتصادی و یا سیاسی، نتیجه‌ای جز اسارت و استثمار به بار نخواهد آورد و اگر این وابستگی به ظالمان و ستمگران باشد، نتیجه‌اش وابستگی به ظلم آن‌ها و شرکت در برنامه‌های آن‌ها خواهد بود. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۶۳)

خلاصه‌ی مطلب اینکه ایمان به خدا و پذیرش یابری خدا موجب می‌شود آدمی در مسائل دینی، بیان اعتقادات دینی و معارف اسلامی در مقابل مستکبران و دشمنان خدا مماشات نکند هرگز به آن‌ها تکیه و اعتماد نکند، زیرا مؤمنان واقعی می‌دانند که نتیجه‌ی شوم این

اعتماد در دنیا گسترش ظلم است و در آخرت عذاب الهی است که در برابر این عذاب هیچ یار و یاورى جز خدا نیست و قطعاً دامن چنین شخصی را خواهد گرفت.

۲-۷- داشتن شجاعت و نترسیدن از قطع ارتباط با کفار و مستکبران (تحریم)

مبارزه با استکبار و بیزاری از دشمنان خدا ایجاب می‌کند که روابط امت اسلامی با آنان تحت تأثیر قرار گیرد و در صورت لزوم قطع شود. قرآن کریم در این باره به ممنوعیت ورود مشرکان به مسجدالحرام اشاره می‌کند و رونق اقتصادی را به فضل الهی نسبت می‌دهد و می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَ إِن خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِن شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»؛ (توبه، ۲۸) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مشرکان نجس‌اند و بعد از امسال دیگر نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند و اگر از فقر می‌ترسید زود باشد که خدا اگر بخواهد از کرم خویش شما را توانگر کند که خدا دانا و شایسته کار است.

در این آیه ابتدا منع نزدیک شدن مشرکان به مسجدالحرام مطرح می‌شود و در ادامه پاسخی به سؤال مقدر می‌دهد، گویا افراد کوتاه‌بینی اظهار می‌داشتند اگر پای مشرکان از مسجدالحرام قطع شود، کسب‌وکار و تجارت ما از رونق می‌افتد و فقیر و بیچاره خواهیم شد، خداوند در پاسخ این گروه می‌فرماید که اگر از اجرای این حکم ترسیدید که بازاریان کساد و تجارتتان راکد شود و دچار فقر گردید، بدانید منشأ خیرات و سود و تجارت به دست خداست که از فضلش همه را بهره‌مند می‌کند. نترسید که خداوند به‌زودی شما را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد و از آن فقری که می‌ترسید ایمن می‌فرماید، بی‌نیاز کردن مردم از فضل خداست.

بشارت و وعده‌ی نیکوی خدا به وقوع پیوست و تا به امروز ادامه دارد و مسلمانان عصر حاضر را نیز شامل می‌شود و مکه که از نظر جغرافیایی در شرایط نامناسبی قرار دارد به فضل خدا به‌صورت یک شهر بسیار آباد و یک کانون مهم دادوستد و تجارت درآمده است. مؤمنان بدانند که اگر دستورات دینی را انجام دهند و به آداب اسلامی عمل شود، اسلام همیشه تفوق دارد و مؤمنان از هرچه بترسند به شرط ایمان، خداوند از آن خطر ایمنشان می‌فرماید. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۰۴؛ مکارم، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۳۵۰) بنابراین انسان اگر به خدا ایمان داشته باشد و متوجه باشد که رونق اقتصادی و بی‌نیازی به دست خداست، چیزی در اختیار دشمنان نیست، دیگر چاره‌ی کسادى بازار و تورم و گرانی را ارتباط با بیگانگان و مستکبران نمی‌داند، تنها توکل شخص با ایمان به خدای بی‌نیاز و صاحب فضل است، این آگاهی موجب می‌شود انسان از ترس فقر و بیکاری با دشمنان خدا رابطه برقرار نکند زیرا اگر اسلام با لوازمش پاسداری شود نتایج مطلوب حاصل خواهد شد.

۲-۸- محرم اسرار قرار ندادن (گفتگو پشت درهای بسته)

رازهای مؤمنان باید از بیگانگان مخفی باشد چراکه عدم رعایت این نکته همواره مشکلات جبران‌ناپذیری به جوامع اسلامی به بار می‌آورد. خداوند مسلمانان را از این مسئله آگاه می‌کند و هشدار می‌دهد که دوستی ظاهری آنان با شما از روی نفاق است، دشمنی

کافران با مسلمانان قابل وصف نیست ولی اگر شما عاقلانه ببیندیشید و صبر و تقوای الهی را پیشه گیرید، خداوند از کید و مکرهای درونی آنان آگاه است و به شما آسیبی نخواهد رسید. ابراز کردن اسرار مسلمانان با دشمنان باایمان به خدا نمی‌سازد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُؤًا مَا عَشْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ هَٰئِنْتُمْ أُوتِلْتُمْ أَوْلَاءِ تَجِبُونَهُمْ وَلَا يَجِبُونَكُمْ وَ تُوْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا ءَامِنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ إِن تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ حَاطِطٌ»؛ (آل عمران، ۱۱۸-۱۲۰) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دوست و محرم رازی از غیر خود مگیرید که غیر شما لحظه‌ای از رساندن شر، به شما نمی‌آسایند، آن‌ها دوست می‌دارند شما را به ستوه آورند. دشمنی درونی و باطنی‌شان با شما از کلماتشان پیدا است؛ و آنچه در دل دارند، بسی خطرناک‌تر از آن است. ما آیات را برایتان بیان می‌کنیم، اگر تعقل کنید. هان! شما همان‌ها هستید که این کفار را دوست می‌دارید، باینکه آنان شما را دوست نمی‌دارند. شما به همان کتاب ایمان دارید ولی وقتی آنان به شما برمی‌خورند، می‌گویند ایمان آوردیم و چون به خلوت می‌روند سرانگشت خود را از شدت کینه‌ای که با شما دارند، گاز می‌گیرند. بگو از خشم خود بمیرید که خدا دانا است به آنچه در باطن دل‌ها است. اگر خیری به شما برسد آن‌ها ناراحت می‌شوند و اگر مصیبتی برسد خوشحال می‌گردند و شما اگر صبر کنید و از خدا بترسید، کید آن‌ها هیچ ضرری به شما نمی‌زند که خدا به آنچه می‌کنید، احاطه دارد.

مؤمنان نباید بیگانگان را محرم اسرار خود سازند، غیر از هم‌مسلمان خود برای خود، دوست و هم‌رازی انتخاب نکنند و بیگانگان را از اسرار و رازهای درونی خود باخبر نسازند. یعنی کفار شایستگی دوستی مسلمانان را ندارند. کفار در رساندن شر و فساد نسبت به مسلمانان کوتاهی نمی‌کنند. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۶۵) جمله «قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ» می‌رساند که دشمنی آنان نسبت به مسلمانان آنقدر زیاد است که نمی‌توانند پنهان بدارند. بلکه دشمنی باطنی‌شان در لحن کلامشان اثر گذاشته است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۶۰۰)

خواستهای دشمنان در رنج و زحمت بودن مسلمانان است. دشمنان معمولاً محافظه‌کارانه حرف می‌زنند و رفتار می‌کنند و بااحتیاط و دقت حرف می‌زنند، ولی باوجوداین، آثار عداوت و دشمنی از لابلای سخنان آن‌ها آشکار است و گاه به‌طور ناخودآگاه سخنانی بر زبان می‌آورند، که می‌توان گفت همانند جرعه‌ای است از آتش پنهانی دل‌های آن‌ها و می‌توانید از آن، به ضمیر باطن آنان پی ببرید. آدمی اگر به خدا معرفت داشته باشد و متوجه باشد خداوند بدین‌وسیله طریقه شناسایی باطن دشمنان را نشان داده و از ضمیر باطن و راز درونی‌شان خبر می‌دهد در آیات خدا تدبیر می‌کند و به عمق مسئله پی می‌برد. بدین‌وسیله می‌تواند با اندیشه ورزی دوست خود را از دشمن تمیز دهد و راه نجات را از شر دشمنان پیدا کند. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۶۵) چراکه مؤمنان از وضع آن‌ها آگاه نیستند و خدا آگاه است، زیرا خداوند از اسرار درون سینه‌ها باخبر است. اهل ایمان اگر در برابر کینه‌توزی‌های دشمنان استقامت کند و پرهیزگار و خویش‌دار باشد، آنان نمی‌توانند به‌وسیله نقشه‌های خائنانه خود لطمه‌ای وارد کنند، زیرا خداوند به همه‌ی کارها کاملاً احاطه دارد. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۶۶)

علامه طباطبایی در این‌باره می‌نویسد: «اگر مسلمین صبر کنند و تقوایشه سازند، از کینه دشمنان ایمن خواهند بود؛ و این آیه ما را دلالت می‌کند و به ما می‌گوید: شما مسلمانان اگر صبر کنید و تقوا به خرج دهید از کینه دشمنان ایمن خواهید بود.» (طباطبایی، ۱۳۷۴،

ج ۴، ص ۳) در امنیت بودن مسلمانان در برابر نقشه‌های شوم دشمنان مشروط به استقامت و هوشیاری و داشتن تقوی است و تنها در این صورت است که امنیت آن‌ها تضمین گردیده است. هشدار خدا این است که من آگاهم و شما نباید دشمنان خود را جزء خاصان خویش قرار دهید و نباید رازهای مسلمانان و نیک و بد ایشان را، در برابر این گروه آشکارسازید، این اعلام خطر به صورت کلی و عمومی است و باید در هر زمان و در هر حال مسلمانان به این هشدار توجه کنند. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۶۷)

حاصل سخن اینکه مؤمن، دشمن خدا را از اسرار درون دینی امت اسلامی آگاه نمی‌کند و این رازداری برخاسته از باور خدایی ایشان است. اگر دیده می‌شود اسرار امت اسلام در قالب تصحیح روابط خارجی در دست بیگانگان قرار می‌گیرد نشان این است که باور خدایی این افراد دچار آسیب است و این جماعت خدا را محیط و علیم بر همه چیز نمی‌شناسند؛ زیرا اگر خدا را علیم و محیط شناخته بودند هشدارهای خدا را در باب رابطه با بیگانگان عملی می‌کردند و به بهانه مصلحت و پیشرفت، اطلاعات داخلی کشور اسلامی را در اختیار قومی بیگانه و از خدا بی‌خبر قرار نمی‌دادند.

۲-۹- پشتیبانی نکردن از تبهکاران و کافران

حمایت و پشتیبانی کردن از دشمنان خدا به نوعی همراهی کردن با آنان است، در نتیجه چنین عملی از ساحت مؤمنانه به دور است و بنا بر فرموده‌ی قرآن کریم کسی که به نعمت و رحمت الهی اعتقاد داشته باشد از کافران و دشمنان خدا حمایت نمی‌کند، کافرانی که ردای کبر پوشیده، در برابر خدای بزرگ استکبار ورزیده‌اند. حضرت موسی (علیه السلام) به خداوند فرمود: پروردگارا به خاطر این نعمت که به من ارزانی داشتی تا آخر عمرم هرگز پشتیبان مجرمین نمی‌شوم. «قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِّلْمُجْرِمِينَ»؛ (قصص، ۱۷) حضرت موسی از یآوری مجرمان بی‌زاری می‌جوید و باخدای خویش عهد می‌بندد که چون به نعمت پروردگار ایمان دارد و خدا به او نعمات زیادی ارزانی داشته، پس به شکرانه این نعمات از جمله مشمول عفو خدا قرار گرفتن و در چنگال دشمنان گرفتار نساختن و به شکرانه تمام نعمت‌هایی که از آغاز تاکنون به او مرحمت کرده، هرگز پشتیبانی از مجرمان نخواهد کرد، یار ستمکاران نخواهد بود و هرگز یاور مجرمین نباشد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص: ۲۵؛ مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۴۴) بلکه همیشه به یاری مظلومان و رنجدیدگان خواهد شتافت، منظورش از این جمله این بود که من هرگز با فرعونیان مجرم و گنه‌کار همکاری نخواهم کرد بلکه در کنار ستمدیدگان بنی‌اسرائیل خواهم بود. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۴۴) «جمله مورد بحث عهدی است از آن جناب باخدای تعالی عهد و پیمانی است از سوی موسی که دیگر هیچ مجرمی را در جرمش کمک نکند تا شکر نعمت‌هایی را که به وی ارزانی داشته به‌جا آورده باشد و مراد از نعمت- با در نظر گرفتن اینکه قیدی به آن زده- ولایت الهی است.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۲۶)

یاری ستمکاران و اعانت ظالمان و مجرمان یکی از زشت‌ترین و بزرگ‌ترین گناهان است و سبب می‌شود که انسان در سرنوشت شوم آن‌ها شریک باشد. اصولاً ظالمان و ستمگران و افرادی همچون فرعون در هر جامعه‌ای افراد خاصی هستند و اگر توده جمعیت با آن‌ها همکاری نکنند فرعون‌ها فرعون نمی‌شوند این گروهی از مردم زبون و ضعیف و یا فرصت طلب و دنیاپرست هستند که اطراف آن‌ها را می‌گیرند و دست‌وبال آن‌ها و یا حداقل سیاهی لشکرشان می‌شوند تا آن قدرت شیطانی را برای آن‌ها فراهم می‌سازند. در قرآن مجید روی این اصل اسلامی و انسانی کراراً تکیه شده است، در آیه دوم سوره مائده می‌خوانیم: بر نیکی و تقوی تعاون کنید و به گناه و

تعدی هرگز کمک نکند. چنانچه در بخش‌های قبلی گذشت رکون بر ظالمان از نظر قرآن موجب عذاب آتش دوزخ است. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۴۶)

در راستای این اصل و لزوم حمایت نکردن از ظالمان و مستکبران، خداوند متعال به پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرماید: «وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِّلْكَافِرِينَ»؛ (قصص، ۸۶) تو هیچ امید نداشتی که این کتاب به سویت نازل شود مگر مرحمتی از پروردگارت حال که مشمول این رحمت شدی هرگز پشتیبان کافران مباش. مسلماً پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هرگز از کفار پشتیبانی نمی‌کرد، این دستور در مورد پیامبر تأکید است و اما به دیگران یک وظیفه مهم را گوشزد می‌کند، بیان می‌کند که مبادا از کافران حمایت کنید. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۱۸۸)

علامه می‌فرماید: «وقتی القاء قرآن به تو رحمتی بود از پروردگارت که مافوق انتظارت بود که به شخص تو اختصاص داده، پس از کفار بیزاری جوی و معین و یاور آنان مباش.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۱۳۳) بنابراین کسی که به رحمت و نعمت خدا ایمان داشته و امیدوار باشد هرگز کمک‌کار مجرمان، ظالمان و کافران نخواهد بود آنان که بر عظمت مقام پروردگار چشم‌پسته و در برابر مظلومان عالم، ابراز بزرگی می‌کنند و به بندگان خدا ستم می‌کنند. نهی از یاری کردن کفار در این آیه اشاره به این است که القاء کتاب به سوی خاتم‌الانبیاء (ص) نعمتی از طرف خدا است تا به وسیله آن به سوی حق هدایت کند و به توحید دعوت نماید، پس بر او لازم است که هیچ کافری را بر کفرش اعانت نکند و در برابر جلوگیری‌های آنان از آیات خدا بعد از آنکه به وی نازل شده تسلیم نگردد، هم چنان که موسی (ع) با پروردگارش عهد بست که در برابر نعمت‌هایی که بر او انعام کرد، یعنی نعمت حکمت و علم، هیچ‌وقت پشتیبان مجرمین نشود. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۱۳۴)

خلاصه اینکه پشتیبانی کردن از کافران و تبه‌کاران نمود ایمان نداشتن یا حداقل ضعف ایمان است در مقابل بیزاری کردن و حمایت نکردن از آنان، محصول باور قلبی به نعمت و رحمت الهی است؛ با این بیان که در حالی که مؤمنان منبعی غنی مانند ولایت و قرآن دارند دیگر نیازی به کفار و حمایت از آنان ندارند، اصلاً مجوز چنین کاری برای مؤمنان صادر نشده بلکه به شدت از آن نهی شده است.

۲-۱۰-در امان بودن از فرهنگ استکبار

جریان استکبار به گونه‌ی است که به تدریج به فرهنگ تبدیل می‌شود، پس از صدور از مستکبر اولیه مورد پذیرش همگان قرار می‌گیرد و در جامعه هر فرد و هر طبقه نسبت به طبقه‌ی پایین‌تر از خود، مستکبر می‌شود. از این رو، دیگران نیز جزء عوامل استکبار به شمار می‌آیند و حتی با زن و فرزند خود، به جای محبت، با استکبار رفتار می‌کنند. در آیات زیر استکبار، علاوه بر فرعون به لشکریانش نیز نسبت داده شده است: (علم الهدی، ۱۳۸۸، ص ۲۳۰).

«وَاسْتَكْبَارُ هُوَ جُنُودٌ فِي الْغُرُضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ»؛ (قصص، ۳۹) فرعون و لشکریانش در زمین بدون حق سرکشی کردند و پنداشتند که به سوی ما بر نمی‌گردند. آن‌ها بزرگ‌نمایی و برتری‌طلبی نمودند، لیکن [برتری‌طلبی] عزت آنان را به گناه واداشت و آن‌ها در زمین به گناه و تبه‌کاری دست یازیدند و عامل اصلی این انحراف آن بود که آن‌ها نه به خدا و روز قیامت ایمان آوردند، نه به یک اصل و وجدان و نه به هیچ‌چیزی دیگر، جز به خود و منافعشان. چراکه اگر به خدا و روز قیامت ایمان داشتند چنان

نمی‌کردند. (مغنیه، بی تا، ج ۶، ص ۱۱۷) ریشه‌ی تمام جنایات و استکبار فرعون و فرعونیان به انکار دو اصل مبدأ و معاد بازمی‌گردد، چون به مبدأ و معاد ایمان ندارند در برابر آن تسلیم نمی‌شوند و ادعای بزرگی می‌کنند. (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۹۰) حال مستکبران حال کسی است که برنگشتن به سوی خدا در نظرش رجحان دارد و چنین می‌اندیشد که به سوی خدا بر نخواهد گشت. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۵۴) آیه پس‌ازاینکه حال استکبار فرعون و لشکریانش را بیان کرد، بلافاصله ماجرای اعتقاد نداشتن آنان به معاد را متذکر شد و فرمود: آن‌ها گمان می‌کردند که به سوی ما بازگردانده نمی‌شوند.

این همان ایمان نداشتن به معاد و روز قیامت است که ریشه‌ی عدم تسلیم در برابر خدا است و موجب می‌شود انسان، همه‌ی هستی را منحصر در این زندگی مادی بداند؛ و خود را بزرگ معرفی کند و درصدد باشد تا هرچه بیشتر بر آن و بر مردمان دیگر مسلط شود و قدرت‌مداری کند. نتیجه آن‌همه احساس بزرگی و تسلط، پیدایش روحیه‌ی استکباری در جامعه است؛ بنابراین اگر امت به خدا و معاد باور داشته باشند این باورمندی موجب دور شدن آن جامعه از فرهنگ استکباری خواهد شد.

۲-۱۱- بیمه شدن در برابر استکبار

ایمان انسان را همچون کوه در مقابل حوادث ثابت و استوار نگه می‌دارد و نه تنها اجازه تزلزل و سستی به وی نمی‌دهد، بلکه باعث تزلزل و تغییر جهت بادها و طوفان‌ها می‌گردد! و ما این اوصاف و ویژگی‌ها را در اصحاب و یاران حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌یابیم. روزی علی علیه‌السلام دست میثم تمار را گرفت و او را به نخلستان کوفه برد تا به درخت نخلی رسیدند. حضرت به میثم فرمود: آیا این نخل را می‌شناسی؟ میثم عرض کرد: نه! فرمود: از این درخت چوبه دارت را می‌سازند و تو را به جرم عشق و محبت به علی بر روی آن به دار می‌آویزند.

افراد ضعیف‌الایمان در چنین مواقعی بسیار وحشت نموده، سعی می‌کنند به‌گونه‌ای موضوع را به فراموشی بسپارند و از آن منطقه عبور نکنند. اما میثم تمار که درخت ایمانش در سایه تلمذ و شاگردی در مکتب علی علیه‌السلام بارور شده، نه تنها از این خبر وحشت‌زده نمی‌شود، بلکه از فردای آن گفتگو، همه روزبه آن درخت سر می‌زند و آن را آبیاری می‌کند و با آن سخن می‌گوید: آفرین بر توای درخت! تو برای من آفریده‌شده‌ای و من برای تو! کی می‌شود زمانی که مولایم علی علیه‌السلام وعده داده فرارسد و مرا به عشق آقایم بر چوبه داری که از تو می‌سازند بردار زند.

این عکس‌العمل هیچ تحلیل و توجیهی جز ایمان عمیق میثم تمار ندارد. راست‌قامتان مؤمن در همه اعصار و زمان‌ها وجود دارند؛ هرچند تعداد آن‌ها و درجات ایمانشان در زمان‌ها و مکان‌های مختلف متفاوت است. هنگامی که حزب‌الله سرافراز لبنان در مردادماه سال ۱۳۸۵ سی‌وسه روز در مقابل اسرائیل غاصب تا بُن دندان مسلح مقاومت کرد و بالاخره اسطوره شکست‌ناپذیری اسرائیل را شکست، تمام دنیا- به‌ویژه غربی‌ها و آمریکائی‌ها- اعتراف کردند که آنچه سبب پیروزی حزب‌الله شد ایمان عمیق آن‌ها بود؛ و این حقیقتی انکارناپذیر است.

ما ایرانیان آثار ایمان را در طول انقلاب اسلامی و مخصوصاً در زمان جنگ تحمیلی هشت‌ساله، با تمام وجود لمس نموده‌ایم. آنچه ما را در مقابل استکبار جهانی پیروز کرد ایمان جوانان غیور ما بود، لذا ما همواره تأکید می‌کنیم: «باید ایمان جوانان تقویت شود، که در

این صورت انقلاب بیمه خواهد شد». ما هرچند باید به سلاح‌های جنگی مدرن روز مجهز باشیم، اما نباید فقط به آن تکیه کنیم، بلکه اتکا ما باید بر جوانان پرشور باایمان باشد» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ص ۵۴۳)

«آری اگر افراد باایمان و غیور دست روی دست بگذارند و تماشای فعالیت‌های ویرانگرانه طاغوت‌ها و مستکبران و افراد بی‌ایمان و ستمگر باشند و آن‌ها میدان را خالی ببینند، اثری از معابد و مراکز عبادت الهی نخواهند گذارد. چراکه معبدها جای بیداری است و محراب میدان مبارزه و جنگ است و مسجد در برابر خودکامگان سنگر است، و اصولاً هرگونه دعوت به خداپرستی بر ضد جبارانی است که می‌خواهند مردم همچون خدا آن‌ها را بپرستند! و لذا اگر آن‌ها فرصت پیدا کنند تمام این مراکز را با خاک یکسان خواهند کرد. جالب اینکه جهاد اسلامی نه تنها ضامن بقای عبادتگاه‌های اسلامی است، بلکه در سایه آن، عبادتگاه‌های تمام ادیان الهی حفظ می‌شود.» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵، الف: ص ۶۷)

«آری عالم را به فساد نکشید، مگر استکبار این صفت رذیله استکبار موجب شد که در همه‌جا قدرت‌های مستکبر و زورگو نفوذ کرده تا جایی که به خلیج فارس برای حفاظت از به اصطلاح امنیت آمده‌اند و می‌بینیم از موقعی که پا در این گرداب مهلکه گذارده‌اند، تشنج منطقه رو به ازدیاد گذارده است. باید سطح فرهنگ مردم بالا رود و درک کنند که ابرقدرت‌ها عامل فسادند، باید بدانند تا مملکتی قوی نشود، ملتش ذلیل است و باید بدانند حق گرفتاری است نه دادنی، باید بفهمند استکبار تابع حرف حساب نیست.» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵، ب، ج ۱، ص ۱۴۱) از بیان ایشان پیداست که مردم و خصوصاً جوانان باید ریشه‌ها و عوامل استکبار را بشناسند، سپس برای مقابله با آن بایستی ایمانشان تقویت شود تا همچون میثم در برابر گرداب‌های استکبار با سربلندی مقاومت کنند و پیروز شوند.

نتیجه‌گیری

نزدیک شدن به مستکبران و طرح دوستی و مذاکره با آنان همواره پیکره‌ی امت اسلامی را با مشکلاتی روبرو کرده است، از این رو قرآن کریم بارها با تذکر این نکته که شما به خدا ایمان دارید بر لزوم مبارزه با مستکبران و راه‌های مقابله با آنان تصریح و تأکید کرده است. استکبار در لغت به معنای بزرگ دانستن و امتناع عناد آمیز از قبول حق است؛ و در اصطلاح به این معناست که کسی پس از روشن شدن حق، خود را برتر از حق ببیند. خدا باوری در ستیزه‌جویی با استکبار چندین نقش مهم دارد که می‌توان اهم آن‌ها را چنین برشمرد: سلطه نداشتن کفار بر مؤمنان، در هم شکستن عظمت موهومی مستکبران با توکل به خدا، عدم دوستی با مستکبران، یار و یاور قرار ندادن مستکبران، حمایت کردن از مستضعفان در مقابل مستکبران، عدم اتکا و اعتماد به مستکبران، نرسیدن از قطع ارتباط با کفار و مستکبران (تحریم)، محرم اسرار قرار ندادن (گفتگو پشت درهای بسته)، پشتیبانی نکردن از تبهکاران و کافران، در امان بودن از فرهنگ استکبار و بیمه شدن در برابر استکبار.

ایمان به خدا برای انسان عزت می‌آورد و غلبه‌ی نهایی و همیشگی در صورت رعایت لوازم ایمان، از آن مسلمانان است. در مجموع آنچه از آیات قرآن و توضیحات مفسران می‌توان نتیجه گرفت این است که آسیب‌ها و لطمه‌هایی که بر پیکره‌ی امت اسلامی وارد می‌شود نشانگر این است که معرفت و التزام به توحید باوری در بین مسلمانان پایین است؛ اگر ملت مسلمانی نمی‌تواند اقتدار و عزت سیاسی خود را در سطح منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای حفظ کند یقیناً دست‌اندرکاران سیاسی آن کشور (چه مردم به‌عنوان عنصر اصلی

سیاست و چه مسئولان به‌عنوان دستگاه حاکمیتی) در شناخت خدا و ایمان به لوازم توحید دچار ضعف و سستی‌اند. اگر در اقتصاد کشوری خود را وابسته به دولت‌های مستکبر می‌داند، بیانگر این است که فضل خدا را باور نکرده و دستور خدا را درباره‌ی نترسیدن از تحریم اقتصادی و قطع رابطه با کفار عمل نکرده است. در مقابل اگر ببینیم جامعه‌ای در روابط سیاسی دارای قدرت عظیم سیاسی، بااقتدار و باعزت و در اقتصاد، پویا و فعال است و هیچ‌گونه وابستگی به استکبار جهانی ندارد؛ نشانگر خداشناسی و خداباوری افراد جامعه و مجموعه‌ی حاکمیتی آن ملت است.

۱. قرآن کریم
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق)، لسان العرب، بیروت: دار صادر، چاپ سوم.
۳. افتخاری، اصغر مجتبی بابا خانی (۱۳۹۴)، «معناشناسی استکبار در قرآن»، آموزه‌های قرآنی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۲۱.
۴. علم الهدی، احمد (۱۳۸۸)، جلوه‌های هدایتی حضرت موسی در سوره مبارکه قصص تنظیم: محمدحسین الهی زاده، عباس اسماعیلی زاده، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
۵. فرقانی، قدرت الله (۱۳۸۳)، استکبارستیزی در قرآن، قم: پژوهشکده تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، چاپ اول.
۶. جاوری، محمدجواد (۱۳۹۳)، «ارتباط با دشمنان و بیگانگان از منظر قرآن کریم»، فصلنامه امنیت پژوهی، ش ۴۸.
۷. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹)، تفسیر تسنیم، محقق احمد قدسی، قم: اسراء، چاپ پنجم.
۸. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶)، الصحاح، بیروت: دار العلم للملایین، چاپ اول.
۹. حیدر نژاد، طاهره (۱۳۹۳)، «اصول و روش‌های برخورد با استکبار در قرآن و حدیث» استاد راهنما دکتر مهدی اکبر نژاد، دانشگاه ایلام، کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث
۱۰. خسرو پناه، عبدالحسین (۱۳۹۴)، کلام نوین اسلامی، قم: تعلیم و تربیت اسلامی، چاپ دوم.
۱۱. دولتی، رضا (۱۳۸۴)، «استکبارستیزی در قرآن و روایات» استاد راهنما دکتر محمدرضا آرام، دانشگاه آزاد تهران مرکزی، کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث.
۱۲. سروش، محمد، (بی تا) استکبار و استضعاف در قرآن، قم: پژوهشکده تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، چاپ اول.
۱۳. شهیدی، مهدی (۱۳۸۸)، «معناشناسی واژه «استکبار» در قرآن کریم بر مبنای نظریه ایزوتسو»، نشریه معرفت شماره ۱۴۳.
۱۴. طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵)، مجمع البحرين، تهران: مرتضوی. چاپ سوم.
۱۵. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ ق)، العین، قم: نشر هجرت، چاپ دوم.
۱۶. مغنیه، محمدجواد، (بی تا)، ترجمه تفسیر کاشف، ترجمه موسی دانش، قم: بوستان کتاب.
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۷)، اخلاق در قرآن، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، چاپ اول.
۱۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۵)، الف: آیین رحمت، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، چاپ اول.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۵)، ب: اخلاق اسلامی در نهج البلاغه (خطبه متقین)، قم: نسل جوان، چاپ اول.
۲۰. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۶)، سوگندهای پربار در قرآن، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، چاپ دوم.
۲۱. منصور، پویا (۱۳۷۹)، علی و استکبار، تهران: نشر بین الملل، چاپ اول.